

## مآخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعه"

دکتر وحید سبزیان‌پور<sup>۱</sup>، علی پروانه<sup>۲</sup>

### چکیده:

کتاب "آداب‌الحرب والشجاعه"، تألیف فخر مدبر، از آثار نثر پارسی در سده ششم و هفتم به شمار می‌رود که دربردارنده اطلاعات گسترده‌ای نسبت به روزگار حیات نویسنده و قبل از آن است. باب اول کتاب (اندر کرم و حلم و عفو پادشاهان)، حاوی داستان‌های متعددی از امامان، پادشاهان، خلفاء و حاکمان ایرانی و عربی است. نویسنده با تسلطی که به زبان عربی داشته است، به طرز هنرمندانه‌ای از حکایت‌های عربی و فارسی در جهت بیان معنای کرم و بخشش استفاده کرده است. این پژوهش پس از معرفی اثر و نویسنده و سبک وی در داستان‌پردازی، به بررسی سرچشمه‌ها و منابع هر یک از حکایت‌ها پرداخته است. نتیجه این‌که با توجه به ترتیب زمانی منابع، مؤلف در پرداختن به این حکایت‌ها بیشتر به منابع عربی قدیم (قرن سوم و چهارم هجری) عنایت داشته است و غالباً آن‌ها را با دخل و تصرف بیان کرده است. نکته دیگر این است که اغلب حکایت‌های این باب در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات" عوفی (۶۳۰ ق) آمده است و با توجه به این‌که هر دو اثر مربوط به نیمه اول قرن هفتم می‌باشند، به نظر می‌رسد که هر دو از منابعی تقریباً مشترک برای بیان حکایات استفاده کرده‌اند و این احتمال که هر دو کتاب از هم متأثر بودند، نیز وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: آداب‌الحرب والشجاعه، مآخذشناسی، حکایت.

---

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه. (نویسنده مسئول)

Parvaneh.ali2@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

### مقدمه:

کتاب "آداب الحرب والشجاعه" اثر محمد بن منصور بن سعید ملقب به "مبارک‌شاه" و معروف به "فخر مدبر" است که نام و نسب خود را در مقدمه این کتاب، شریف محمد بن منصور بن سعید بن ابوالفرج بن خلیل بن احمد بن ابونصر بن خلف بن احد بن شعیب بن طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق تیمی قریشی ملقب به مبارک‌شاه و معروف به فخر مدبر (متوفی ۶۰۲ - ۶۲۵ ق)، ذکر کرده است (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۱۵). مؤلف، کتاب را به نام سلطان "شمس‌الدین ایلتمش" پادشاه هندوستان نگاشته است و به ایشان تقدیم کرده است. این کتاب که تا حدودی مورد کم‌لطفی پژوهش‌گران قرار گرفته است، در بردارنده اطلاعات زیادی نسبت به روزگار حیات نویسنده و قبل آن است که با زبانی شیوا و سلیس نوشته شده است. «در میان کتاب‌ها و متون پارسی سده ششم و هفتم که بیشتر متکلفانه و مصنوع نگاشته شده، معدودی به نظر می‌رسد که صنایع لفظی و تکلفات سجعی ندارد، آداب‌الحرب والشجاعه یکی از آنها است. این کتاب از نظر اشتمال بر داستان‌های تاریخی و ابواب و فصول خاص از نوادر کتب به شمار می‌رود و جز بایی چند که نظیر آن را در برخی از کتب مقدمان می‌توان یافت، بقیه که در آداب کشورداری و لشکرکشی و جنگ نگارش یافته است، در سایر کتب نیست و همین خصوصیات، این کتاب را چنین ممتاز ساخته است. سبک انشاء این کتاب در برخی از ابواب بی‌شبهت به تاریخ بیهقی نیست، لکن سادگی عبارات را باید وجه تمایز آن با تاریخ بیهقی دانست. هر چند بعضی داستان‌های آن را در "جوامع‌الحکایات" عوفی و برخی کتب دیگر هم می‌خوانیم، ولی چون نثر این کتاب شیرین‌تر است، رغبت مطالعه آن را بیشتر ساخته است. (سهیلی خوانساری، ۱۳۴۶: مقدمه)

این اثر که به سی و چهار باب تقسیم شده، «حاوی اطلاعات بسیاری درباره

اصول کشورداری و جنگ‌ها و انواع تعبیه‌های جنگی و همه‌ی لوازم و اسباب حرب و مطالب مربوط به آن در روزگاران قدیم است» (صفا، ۱۳۷۲: ۲۱۷). مؤلف در هر باب از موضوعی مجزا سخن رانده است و برای اثبات آن از حکایات و روایات متعدد استفاده کرده است، امری که دسترسی وی را به منابع غنی زمان خویش نشان می‌دهد. حکایت‌هایی که مؤلف در این کتاب ذکر کرده است، حاوی مضامین اخلاقی و تجربی ژرفی با موضوع‌های گوناگون است و از آیات قرآن و احادیث پیامبر و ابیات فارسی و عربی در لابه‌لای آن‌ها بهره برده است. نثر داستان‌ها ساده و بی‌پیرایه است؛ برخلاف مقدمه و دیباچه کتاب که متکلف و ادیبانه است. جمله‌ها اغلب کوتاه است، معدل کاربرد فعل در سراسر داستان‌ها، در هر خط سه فعل است. ترتیب اجزای جمله رعایت شده است، جمله‌ها و واژگان مترادف کاربرد فراوانی دارند. از دیگر خصوصیات سبکی این داستان‌ها کاربرد هم‌زمان دو حرف ربطی "که تا"، استفاده از واو عطف برای پیوند جمله‌ها به جای نقطه، کاربرد حرف اضافه مرکب "از برای"، استفاده از قیده‌های زمان "فی‌الفور، الحال، فی‌الحال، آن‌حال"، عدم استفاده از حروف ربط و آوردن افعال به صورت صیغه فاعلی "دل و جان درو بسته و ترک دیگر حرم گرفته و قصری دیگر ساخته" استفاده از حرف پیشوند "ب" و وجه مصدری و "ی" استمراری "بدیدند، بیاوردند، بماندند، بگرویدند و گفتندی، کردند". علاوه بر ویژگی‌های زبانی، استفاده از آرایه‌های ادبی ساده و دور از تکلف؛ چون تشبیه و جناس و سجع و... باعث روان‌تر شدن نثر کتاب و در نتیجه متمایز بودن سبک نویسنده نسبت به دیگر آثار ادبی عصر خویش، شده است.

اولین باب این کتاب با عنوان "اندر کرم و حلم و عفو پادشاهان"، همان‌طور که پیداست به خصوصیات نیک پادشاهان اختصاص یافته است و مؤلف با آوردن حکایت‌های متعددی از حاکمان، پادشاهان و امیران به این موضوع پرداخته است.

### پیشینه و روش تحقیق

منیژه عبداللهی در مجله چیستا، تیر ۱۳۸۷، شماره ۲۵۰، در مقاله‌ای تحت عنوان "فصلی در فرهنگ جنگ، نگاهی به کتاب آداب‌الحرب والشجاعه"، به بررسی اطلاعات موجود در این کتاب درباره جنگ و شیوه‌ی جنگاوری پرداخته است و آن را کتابی کم‌نظیر در این مورد قلمداد کرده است. علی‌کردی، در مقاله‌ای در مجله کتاب ماهتاریخو جغرافیا، شهریور و مهر ۱۳۸۵، شماره ۱۰۷ با عنوان "آداب‌الحرب والشجاعه و تاریخ نگاری"، به جنبه تاریخ‌نگاری آن پرداخته و معتقد است که شیوه نگارش آن با آثار تاریخی و متون سده‌های ششم و هفتم که متکلفانه و پر از مصنوعات ادبی است، فرق دارد. محمد مدیری، در پژوهشی در مجله تاریخ‌پژوهی، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، شماره ۱۲ و ۱۳ تحت عنوان "نقد و بررسی کتاب آداب‌الحرب والشجاعه"، به معرفی مؤلف، آثار وی و مسائل مربوط به کتاب می‌پردازد. از دیگر پژوهش‌های مرتبط در این زمینه، می‌توان به مقاله حسن ذوالفقاری تحت عنوان "مآخذشناسی قصص و حکایات جامع‌التمثیل"، چاپ شده در مجله فنون ادبی، سال چهارم، شماره یک، سال ۱۳۹۱، اشاره کرد که پس از معرفی اثر و سبک نویسنده، به بررسی ریشه‌های داستانی قصه و حکایت‌های جامع‌التمثیل، نوشته محمد علی حبله‌رودی (۱۰۵۴)، پرداخته است اما در مورد منابع این کتاب و سرچشمه‌های حکایت‌های آن، تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. این پژوهش برآن است تا با بررسی منابع و سرچشمه‌های هر حکایت، ضمن معرفی سبک نویسنده، به این سؤال پاسخ دهد که مؤلف در این باب، چه منابعی را مورد نظر داشته است و میزان امانت‌داری وی در نقل حکایات تا چه حد بوده است؟ روش ما در این مقاله، کتابخانه‌ای و به طریق توصیفی و تحلیلی است. در این روش ابتدا خلاصه‌ای از هر حکایت را ذکر کرده و سپس سرچشمه‌های عربی و فارسی مربوط به حکایت را نقل کرده‌ایم. مبنای کار ما در ترتیب منابع، تاریخ

مآخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعة" • دکتر وحید سبزیان پور و... • صص ۱۲۲-۹۵ □ ۹۹

هجری قمری و بر اساس تاریخ وفات نویسنده است؛ به عنوان مثال؛ (ابن عبد ربه «۳۲۸ ق»، ۱۴۰۴: ۶۰/۲). و از آن‌جا که وفات مؤلف کتاب "آداب‌الحرب والشجاعة" نیمه اول قرن هفتم بوده است، لذا آثاری را که مربوط به این تاریخ و قبل آن است در شمار سرچشمه‌های کتاب قرار داده‌ایم و از آوردن منابع بعد از کتاب "آداب‌الحرب والشجاعة" نیز غافل نبوده‌ایم. لازم به ذکر است که نسخه‌ی مورد استفاده‌ی ما در این پژوهش کتاب "آداب‌الحرب والشجاعة" تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ ۱۳۴۶، انتشارات اقبال است که تنها نسخه چاپی موجود از این کتاب است.

## بحث و بررسی

الف) ریخت‌شناسی داستان‌ها

الف- (۱) قالب:

در کتاب آداب‌الحرب والشجاعة؛

حجم داستان‌ها متفاوت است. جملات ساده و کوتاه است:

«مرد گفت بد میمالی، گفت بهتر از این ندانم مالید. گفت: بد خادمی و خدمت

نمی‌دانی...» (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۲۹)

از متردافات متعدد استفاده شده است:

«دشمن منکوب و مخذول و مقهور.» (همان: ۲۱)

باب اول که نسبت به ابواب دیگر کتاب از حجم بیشتری برخوردار است، شامل نوزده حکایت است که چهار حکایت آن ایرانی و پانزده حکایت عربی است و مؤلف آن‌ها را پس از آیه شریفه (والکاظمین الغیظ)، بدون هیچ شرح و توضیحی، زنجیروار و به شیوه معمول نویسندگان قدیم به مقتضای مفاهیم اخلاقی و با واژگانی چون "چنین گویند..." و "وقتی که..."، با تغییر و تصرف نقل کرده است.

## الف-۲) درون‌مایه:

داستان‌های این باب از کتاب شامل حکایاتی از بزرگان و شخصیت‌های معروف ایرانی و عربی است. برخی از این داستان‌ها در کتب دیگر به‌خصوص کتاب "جوامع‌الحکایات" عوفی، "لطائف‌الطوائف" فخرالدین علی صفی و "روضه‌الخلد" خوفاقی آمده است. هر چند مؤلف در این باب عفو و بخشش را مدّ نظر داشته است و تمام داستان‌های آن حول همین محور می‌چرخد، اما تنوع محتوای داستان‌ها و وجود شخصیت‌های گوناگون، باعث شده است که برای خواننده ملال‌آور نباشد.

محتوای داستان‌های این باب اغلب عامه‌پسند است، مضمون، سبک نگارش، مخاطبان و شکل ارائه باب نخست مورد پسند عامه است. داستان‌های آن حاوی مضامین اخلاقی و الایی در زمینه عفو و بخشش است. مؤلف با تسلطی که به هر دو زبان داشته است از واژه‌ها و ابیات عربی و فارسی به خوبی بهره برده است. شخصیت‌های داستانی را بیشتر از خواص مردم و از پیامبران، امامان، پادشاهان، حاکمان و فرماندهان برگزیده است. در مجموع درون‌مایه حکایت‌های این باب به سه بخش "گرم"، "حلم و شکیبایی" و "عفو و بخشش" تقسیم می‌شود.

## ب) مآخذشناسی داستان‌های باب اول در منابع عربی و فارسی

مآخذ داستان‌های باب نخست آداب‌الحرب والشجاعه متفاوت است و مؤلف هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است. بیش‌ترین آن‌ها برگرفته از منابع عربی است. همان‌طور که گفته شد، مؤلف، باب اول کتاب خویش را به موضوع عفو و بخشش اختصاص داده و با آوردن حکایاتی از پیامبر و امامان، پادشاهان و خلفاء به این موضوع پرداخته است. ابتدای این باب که با آیه‌ای در خصوص عفو و بخشش شروع شده، براعت استهلال زیبایی به این فصل بخشیده است:

مأخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعة" • دکتر وحید سبزیان پور و ... • صص ۹۵-۱۲۲ □ ۱۰۱

قال اللهُ تَعَالَى وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (قرآن کریم، ۳/۱۲۸).

### ب-۱) داستان پیامبر و کفار

خلاصه داستان: روزی پیامبر در حال نماز بود که کافران برای استهزاء، زهدان پلید اشتر را بر گردن و کتف مبارک ایشان نهادند. چون جفا‌های ایشان از حد بگذشت، ایزد تعالی جبرئیل و میکائیل را به خدمت فرستاد که آنچه پیامبر فرماید، به جای آرند. پیامبر گفت مرا در آنچه دعا گویم به آمین مدد کنید. سپس گفت: «اللهم إهد قومی فإِنَّهم لَا یعلمون»، (خداوندا قوم من را هدایت کن، همانا آن‌ها نادانند). جبرئیل و میکائیل از غایت کرم و حلم او در تعجب بماندند. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۲۶)

منابع: این حکایت در منابع عربی قدیم در کتاب "تاریخ دمشق"، (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۴۷/۶۲)، به طور خلاصه به همین شکل آمده است و در منابع عربی بعد از "آداب‌الحرب" با کمی تغییر به شکل زیر آمده است:

پیامبر گفت: در ایام حج و زمانی که مردم و مشرکان عرب جمع شده بودند، آیه *يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (قرآن کریم: ۶۷/۵)* (ای پیامبر آنچه را بر تو نازل کردیم تبلیغ کن)، از طرف جبرئیل بر من نازل شد. زمانی که ندا دادم ای مردم چه کسی مرا در تبلیغ رسالت الهی یاری می‌کند تا بهشت مال او گردد؟ همه مردم از زن و مرد و پیر و جوان به طرف من سنگ پرتاب کردند و در صورتم آب دهان انداختند و مرا دروغ‌گو صدا می‌زدند. چون کار از حد گذشت، فردی که بی‌طرف بود، گفت: ای محمد، اگر تو رسول خدا هستی، زمان آن فرا رسیده که علیه آن‌ها از خداوند شکایت کنی، همان‌گونه که نوح علیه قومش شکایت کرد. در این حالت پیامبر<sup>(ص)</sup> گفت: خدایا قوم من را هدایت کن، چرا که آنان

۱۰۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، (پی‌درپی ۱۷) پاییز ۱۳۹۳

نادانند. آن مرد از صبر و شکیبایی پیامبر شگفت‌زده شد و ایمان آورد. "الدر المنثور"، (العاملی، ۱۹۹۳: ۱۱۷/۳)، "نهاية الأرب في فنون العرب"، (النویری، ۱۴۲۴: ۱۱۵/۱۸)، "غرائب القرآن و رغائب الفرقان"، (القمی‌النیشابوری، ۱۴۱۶: ۹۸/۱) "الفواتح الهیة والمفاتح الغیبیة"، (النخجوانی، ۱۹۹۹: ۳۶۹/۲)

در کتاب "جوامع الحکایات" (عوفی، ۱۳۶۳: ۱۸۲) مضمون این حکایت به شکل دیگری روایت شده است، بدین صورت که: وقتی عبدالله بن سلام اسلام آورد، او را یاری بود که هرچه تلاش کرد که او را مسلمان کند، نشد. تا این که روزی او را دید که مسلمان شده و در صف اول نشسته است. چون علت ایمان آوردنش را پرسید، گفت برای مدتی پیامبر<sup>(ص)</sup> را زیر نظر داشتم به تمام خصوصیات خوب او واقف شدم مگر حلم او. به این خاطر تصمیم گرفتم که او را بیازمایم، از قضا یک روز پیامبر در مسجد نشسته بود که ناگهان مردی آمد و به او گفت: ای محمد فلان قبیله از شدت قحطی اگر به داد آن‌ها نرسی نزدیک است هلاک شوند. پیامبر رو به علی<sup>(ع)</sup> کرد و گفت: یا علی از فلان وجوه چیزی مانده است؟ علی جواب داد: نه چیزی نمانده. پیامبر آشفته گشت. در این حال من جلو رفتم و گفتم یا رسول‌الله اگر خواهی زر از من بگیر تا در موعد مقرر خرما بستانم. چون یک هفته مانده بود به موعد مقرر، نزد پیامبر رفتم و گستاخ‌وار گریبان او را بگرفتم و گفتم ای پسر ابوطالب من تو را می‌شناسم که مال مرد را بستانید و ممالطت و مدافعت پیش آرید، هیچ می‌دانی که از مهلت چند مانده است؟ ناگهان عمر را دیدم که شمشیر کشیده و آماده‌ی کشتن است. پیامبر او را منع کرد و گفت: ای عمر برو و حق وی از فلان خرما را به وی تسلیم کن و بیست پیمان‌ه هم زیادت به وی بده که او را ترساندی. همان لحظه بود که کلمه شهادت را بر زبان آوردم.



## ب-۲) داستان امام سجاد و کنیزک

خلاصه داستان: روزی امام سجاد<sup>(ع)</sup> میزبان عده‌ای بود، کاسه‌ای داغ از دست کنیزی بر روی دوش ایشان افتاد. در آن حال امام با خشم به کنیز نگاه کرد و کنیز که ترسیده بود، گفت: "الکاظمین الغیظ" و امام در جواب گفت: "کظمت". کنیز گفت: "والعافین عن الناس"، آن‌گاه امام گفت: "عفوت" و به این خاطر کنیز را بخشید و آزاد کرد. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۲۸)

منابع: این حکایت در منابع عربی به اشخاص متعددی منسوب شده است: در کتاب "العقدالفرید"، (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴: ۶۰/۲)، مضمون این حکایت به "مأمون" منسوب است و در "نشوارالمحاضرة وأخبارالمذاکرة"، (التنوخی، ۱۴۲۶: ۳۴۹/۲)، به "میمون بن مهران" نسبت داده شده است. و در "نثرالدرر"، (الآبی، ۱۴۲۴: ۲۳۰/۱)، "إحیاء علوم‌الدین"، (الغزالی، بی‌تا: ۲۲۰/۲)، "تذکره حمدونیه"، (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۱۸۷/۲)، به امام حسین<sup>(ع)</sup> نسبت داده شده است: وجنی غلام له جناية توجب العقاب علیه، فأمر به أن يضرب، فقال... این حکایت در منابع عربی بعد از "آداب‌الحرب والشجاعة" در کتاب "ثمرات الأوراق"، (الحموی، بی‌تا: ۲۵۲/۲) و "المستطرف فی کل فن مستطرف"، (الأبشیهی، ۱۴۱۹: ۲۰۲)، به "امام صادق<sup>(ع)</sup>" نسبت داده شده است. در منابع فارسی در کتاب "سیاست نامه"، (خواججه نظام‌الملک، ۱۳۴۴: ۱۴۷)، به «امام حسین و در کتاب "گزیده در اخلاق و تصوف"، (خانقاهی، ۱۳۴۷: ۲۵۴-۲۵۵)، به "عمر بن خطاب" منسوب شده است و در "منتخب رونق‌المجالس"، (بدون مؤلف، ۱۳۵۴: ۱۳-۱۷۴) و "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات" (عوفی، ۱۳۵۹: ۳۶-۳۷)، به "امام حسن<sup>(ع)</sup>" نسبت داده شده است. در منابع فارسی بعد از "آداب‌الحرب والشجاعة" در کتاب "روضه خلد"، (خوافی، ۱۳۹۲: ۲۷۸)، به امام حسین<sup>(ع)</sup> نسبت داده شده است.

### ب-۳) داستان قیس بن عاصم و کنیزک

خلاصه داستان: سیخی آهنین که در آتش سرخ شده بود از دست کنیزی بر سر پسر قیس افتاد، که در اثر جراحت آن بمرد. وقتی به قیس خبر دادند و کنیز را وحشت‌زده دید، او را گفت: نگران مباش که تو آزادی و کسی به تو آسیب نمی‌رساند. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۲۸)

منابع: این داستان در منابع عربی در کتاب "الإستیعاب فی معرفة الأصحاب"، (النمری القرطبی، ۱۴۱۲: ۱۲۹۵/۳)، "أسد الغابة"، (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۱۳۳/۴)، با کمی تغییر به این شکل آمده است که قاتل برادرزاده قیس بن عاصم و مقتول فرزند اوست: قیل للأحنف بن قیس: من تعلمت اللحم؟ فقال: من قیس بن عاصم...

و در منابع عربی بعد از "آداب الحرب والشجاعة" در کتاب "بغية الطلب فی تاریخ حلب"، (ابن العدیم، بی‌تا: ۱۱۳۸/۳)، "الوافی بالوفیات"، (الصفدی، ۱۴۲۰: ۲۰۶/۱۶)، "الإصابة فی تمییز الصحابة"، (العسقلانی، ۱۴۱۵: ۳۶۷/۵)، با همین تغییر آمده است. در منابع فارسی این حکایت در "جوامع الحکایات و لوامع الروایات"، (عوفی، ۱۳۸۶)، جزء اول از قسم دوم: ۹۳، به حکیمی در عهد انوشیروان که او را مرزبان می‌گفتند، نسبت داده شده است.

### ب-۴) داستان امام محمد باقر و گرمابه

خلاصه داستان: روزی امام محمد باقر<sup>(ع)</sup> به گرمابه رفت، مردی در حمام امام را صدا زد و گفت: مرا بمال. وقتی امام<sup>(ع)</sup> شروع به مالیدن بدن او کرد، مرد گفت: بد میمالی، امام گفت: بهتر از این نمی‌دانم. مرد چون عصبانی شد، گفت: بد خادمی هستی و خدمت نمی‌دانی. و چون بیرون آمد، فهمید که آن کس امام محمد باقر بوده است و از ترس بیهوش افتاد و چون به هوش آمد، امام گفت: تو را بخشیدم و ده هزار درهم نیز به او داد. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۲۹)

مأخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعة" • دکتر وحید سبزیان پور و... • صص ۹۵-۱۲۲ □ ۱۰۵

منابع: با توجه به منابع عربی و فارسی قبل و بعد از کتاب "آداب‌الحرب والشجاعة" شخصیت این حکایت تغییر کرده است، چرا که در کتاب "إحياء علوم‌الدین"، (الغزالی، بی‌تا: ۷۱/۳)، به امام رضا (ع) منسوب شده است: وروی أن علی بن موسی‌الرضا رحمة‌الله علیه... و همچنین در منابع عربی بعد از "آداب‌الحرب" در کتاب "الوافی بالوفیات"، (الصفدی، ۱۴۲۰: ۱۵۶/۲۲)، "بدائع‌السلک فی طبائع‌الملک"، (ابن‌ازرق، بی‌تا: ۳۹۶/۲)، این حکایت به امام رضا منسوب است.

در منابع فارسی نیز تنها در کتاب "روضه‌الخلد"، (خوافی، ۱۳۹۲: ۲۷۷)، که مربوط به قرن هشتم است، آمده است و به امام رضا نسبت داده شده است.

#### ب-۵) داستان ابومسلم و قاسم بن مجاشع

خلاصه داستان: ابومسلم خراسانی همراه قاسم بن مجاشع و ذوید در سفر بودند. در میان راه، ذوید از ابومسلم دستوری خواست تا به خانه بازگردد و او موافقت کرد. قاسم که از آن حسادت می‌ورزید، گفت: أصلح الله‌الأمیر إنما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله والیوم‌الآخر. ابومسلم از آن خشمگین شد و دستور داد تا ذوید را بکشند. ذوید گفت، أصلح الله‌الأمیر، این آیه منسوخ است بدین آیه: فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ. در آن حال خشم ابومسلم فرو نشست و دستور داد که او را عفو کنند. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۳۰)

منابع: این داستان در منابع فارسی در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عوفی، ۱۳۸۷: ۶۲)، به همین شکل آمده است.

#### ب-۶) داستان حجاج بن یوسف و جوان عاشق

خلاصه داستان: حجاج بن یوسف کنیزی داشت که بسیار زیبا بود و دل وی را ربوده بود؛ به گونه‌ای که قصری مجزا برای وی ساخته و خادمی بر وی گماشته بود.

روزی جوانی خوش‌سینما برای شکار از آن محل گذشت، توجه کنیز به او جلب شد و او را صدا زد. چون یکدیگر را دیدند، سخت شیفته‌ی هم شدند. خادم قصر از این موضوع اطلاع یافت، ولی موضوع را به حجاج گزارش نداد. بعد از مدتی جوان عاشق، از عشق خود در نزد قدیمی‌ترین دوست خود تعریف کرد و دوستش به خاطر غیرممکن بودن این مساله که کسی جرأت رفت و آمد به قصر حجاج را ندارد، قضیه را باور نکرد، تا این که جوان عاشق، انگشتی را که حجاج به کنیزک بخشیده بود و کنیزک به وی داده بود، نشان داد و در پی اصرارش به او بخشید. دوست این جوان حجاج را از این خبر آگاه کرد و برای اثبات ادعای خود انگشت را به حجاج نشان داد. حجاج که خشمگین شده بود، دستور داد که خادم، کنیز و جوان را بیاورند. بعد از آن که آن‌ها را محاکمه کرد، دستور داد خادم و غماز (خبررسان) را به خاطر خیانت و بدعهدی بر دار بیاویزند تا مایه‌ی عبرت شوند و کنیزک را به جوان بخشید و همان قصر را به آن‌ها داد. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۳۱)

منابع: این داستان با توجه به منابع قبل از آن با کمی تغییر و دخل و تصرف همراه است، بدین شکل که درون‌نمایه داستان و شخصیتی که داستان به او نسبت داده شده است با منابع قبل از این کتاب یکی است، اما نوع داستان و طریقه روایت آن متفاوت است؛ در کتاب "المحاسن والأضداد"، چنین آمده است: یکی از کاتبان حجاج با یکی از کنیزان او روابطی پنهانی داشت. روزی کنیز از مقابل حجاج و کاتب عبور کرد و از ترس حجاج به کاتب سلام نکرد. کاتب که در حال نوشتن نامه بود، از این که کنیزک به او سلام نکرد، ناراحت شد و ناخواسته در وسط نامه نوشت "عبور کرد و سلام نکرد" (ردّ و لم تسلّم). این عبارت اضافه موجب شد تا حجاج از روابط پنهانی آن‌ها باخبر شود و در نهایت آن کنیزک را به کاتب ببخشد (الجاحظ، ۱۹۹۴: ۱/۱۷۶). روی‌العتبی فی کتاب‌الجواهر له، عن إسماعیل بن أبی أویس، ما تلخیصه وإیجازه: أن کاتباً للحجاج ولم یسمه علق جاریة کانت تقف علیه، وتمر بین

مأخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعه" • دکتر وحید سبزیان پور و... • صص ۹۵-۱۲۲ □ ۱۰۷

بدیده...

در چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی حکایتی آمده است که طریقه روایت و شکل آن با حکایت کتاب "المحاسن والأضداد" بی‌شبهت نیست، بدین شکل که: یکی از دبیران خلفای بنی‌عباس به والی مصر نامه می‌نوشت، چون غرق نوشتن نامه بود، کنیزکش درآمد و گفت: آرد نماوند، دبیر چنان شوریده گشت که سیاق کلام از دست بداد و در نامه نوشت که آرد نماوند. چون نامه به خلیفه رسید، از دیدن این عبارت سخت متحیر گشت و دبیر را فراخواند. دبیر خجل گشت و به راستی آن واقعه را بازگفت. خلیفه گفت: دریغ باشد خاطر چون شما بلغا را به دست غوغاء مایحتاج باز دادن و اسباب مکنت و مال او را چنان فراهم نمود که امثال آن کلمه دیگر به گوشش نخورد. (نظامی عروضی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)

#### ب-۷) داستان حجاج و پیر خوش‌سخن

خلاصه داستان: وقتی حجاج نشسته بود و مردم را محاکمه می‌کرد، در آن میان پیری بود که چون نوبت به او رسید و جلاد شمشیر بر وی کشید، گفت: ایها‌الأمیر، اگر ما به خیانت مستوجب عقوبت گشتیم، الحمدلله که تو به عفو کردن کریم شدی. حجاج گفت: ما سمعت کلاماً أقطع من کلام هذا‌الشیخ، سپس فرمود که بند را از پای او بگشایند و بقیه را نیز به هوای او آزاد کرد. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۳۷)

منابع: این داستان در منابع عربی، در کتاب‌های "الفرج بعد‌الشدء"، (التنوخی، ۱۳۹۸: ۱۲۱/۴)، "أخبار‌النساء"، (ابن‌جوزی، ۱۹۸۲: ۳۳/۱) و نیز در منابع عربی بعد از "آداب‌الحرب" در کتاب "غرر‌الخصائص‌الواضحه و.."، (الوطواط، ۱۴۲۹: ۴۸۲/۱)، بدون اختلاف با همین شکل آمده است:

ولما ضرب‌الحجاج رقاب أصحاب ابن‌الأشعث أتى برجل من بنی تمیم، فقال: والله

یا حجاج...

۱۰۸ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، (پی‌درپی ۱۷) پاییز ۱۳۹۳  
در منابع فارسی نیز در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عرفی، ۱۳۶۳: ۲۱۹)، نیز به همین شکل آمده‌است.

#### ب-۸) داستان شعبی و حجاج

خلاصه داستان: شعبی می‌گوید با لطف و عنایت خاص حجاج به نعمت و مکنات رسیدم، ولی در درگیری که بین حجاج و عبدالرحمن اشعث پیش آمد، او را علیه حجاج تحریک کردم و در برانداختن حجاج حيله‌ها نمودم. دست قضا با دولت حجاج یار بود، حجاج او را بشکست و ما شکست خوردیم. وقتی داستان را پیش یزید سکسکی بیان کردم، گفت: باید در پای حجاج افتی و توبه کنی. چون به خدمت حجاج رسیدم، گفت: ای نامرد، چرا کفران نعمت کردی؟ من گفتم، اَیْدالله‌الأمیر، چون سیاست و خشم از حد بگذشت، خوفی بر دل من غالب گشت و عنان اختیار از دست من بشد و به اضطرار از لشکرگاه بیرون آمدم و الآن دل بر مرگ نهادم و به قضای آسمانی رضا دادم. حجاج گفت: به راست فریفته‌شدن از عادات کرام است، پس مرا آزاد کرد و عفو فرمود و از آن پس بر من اعتماد نکرد. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۳۸)

منابع: در منابع عربی در کتاب "تاریخ‌الأمم والرسل والملوک"، (الطبری، ۱۴۰۷: ۶۴۴/۳)، "الجلس‌الصالح‌الکافی والانیس‌الناصح‌الشافی"، (المعافی، ۱۴۲۶: ۵۴-۵۵)، نیز چنین آمده است:

کان‌الحجاج حین هزم‌الناس بالجماع نادى منادیه من لحق بقتیبة بن مسلم بالری فهو أمانه فلحق ناس کثیر بقتیبة وکان فیمن لحق به عامر‌الشعبی فذکر‌الحجاج‌الشعبی یوما فقال....

این حکایت در منابع فارسی در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عرفی، ۱۳۸۶، جزء اول از قسم دوم: ۵۷)، به همین شکل آمده است.

### ب-۹) داستان بهرام‌شاه و طبیب

خلاصه داستان: بهرام‌شاه غزنوی، کنیزی داشت زیبارو و با کرامت که دل در گرو او بسته بود. از قضا، کنیزک مریض شد و تمام طبیبان از معالجت وی عاجز گشتند، تا این که طبیبی چیره‌دست از عراق به نام ابوسعید موصلی را دعوت کردند و حال رنجوری آن کنیزک را به او گفتند. طبیب که نشانه‌های این بیماری برایش غریب می‌نمود، گفت باید کنیزک را ببینم. اطرافیان پادشاه با اصرار، او را راضی کردند که اجازه دهد، طبیب کنیزک را معاینه کند. چون از معالجت وی عاجز گشت، سخت شیفته و دل‌داده‌ی او شد و در کنج عزلت فرو رفت. این خبر را به پادشاه دادند و گفتند که طبیب گفته است که اگر این کنیزک را به او ببخشند، از دین ترسا بیرون می‌آید و مسلمان می‌شود، بهرام‌شاه موافقت کرد و مال زیادی هم به او داد. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۴۲)

منابع: در منابع عربی و فارسی، سرچشمه‌ی این حکایت پیدا نشد.

### ب-۱۰) داستان فضل بن ربیع و مأمون

خلاصه داستان: فضل بن ربیع می‌گوید، وقتی که نوبت به خلافت مأمون رسید و اثر رضا و خشم بر دوست و دشمن ظاهر گشت، از بیم تهمتی که به من داده بودند سه سال پیوسته متواری و منزوی بودم. چون طاقت نیاوردم، بیرون آمدم و خواستم به خانه‌ی دوستی روم و با وی مشورت کنم که در بین راه یکی از نزدیکان مأمون مرا تعقیب کرد. به ناچار در خانه پیرزنی گریختم، پیرزن مرا امان داد و مأمور را با بهانه‌ای باز گردانید. چون از این واقعه خلاص یافتم، رو به سوی کوشکی کردم که ساعتی بنشینم که ناگهان سعید شاهک را دیدم که مأمون او را برای گرفتن من مأمور کرده بود. هر چند که کوشیدم، گریختن میسر نبود، چون مرا در آن حالت دید، گفت تو در امانی و مرا سه شبانه‌روز مهمان کرد. بعد از آن به خانه بازرگانی رفتم که مرا

۱۱۰ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، (پی‌درپی ۱۷) پاییز ۱۳۹۳

در حق وی نعمت بود، بازرگان دو دست مرا بیست و مرا نزد مأمون برد. من در نزد مأمون کرامت پیرزن، جوانمردی سعید شاهک و بدعهدی بازرگان را برشمردم. مأمون در حال دوهزار دینار به پیرزن بخشید، ولایت بصره را به سعید شاهک داد و دستور داد که بازرگان را سنگسار کنند و مرا آزاد کرد. (همان: ۴۶)

منابع: این داستان در منابع عربی در کتاب "الفرج بعدالشدء"، (التنوخی، ۱۳۹۸:

۲۹۳-۲۹۹)، با همین شکل آمده است:

الفضل بن الربیع، یقول: لما استترت من المأمون، أخفيت نفسي حتى عن عیالی و وُلدی...

در منابع فارسی این حکایت در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"،

(عوفی، ۱۳۸۶، جزء اول از قسم دوم: ۳۷ و ۵۷) بدون تغییر آمده است. عوفی داستان

دیگری با مضمون حلم و شکیبایی مأمون بدین صورت نقل کرده است که فضل

بن ربیع به برادر خود گفت: امیرالمؤمنین مأمون بیش از یک سال دیگر نخواهد

زیست. این سخن به مأمون رسید. مأمون از این عظیم برنجید، اما ظاهر نکرد تا یک

سال تمام شد و فضل بن ربیع وفات یافت. مأمون به جنازه او حاضر شد و کسان او

را پیش خود خواند و گفت: وعده فضل راست نشد و من هنوز زنده‌ام. آن‌گاه آن

سخن را بر خواص خود تقریر کرد و جمله از کمال حلم او متعصب شدند. (عوفی،

۱۳۸۶، جزء اول از باب دوم: ۸۵ و ۱۱۲)

## ب-۱۱) داستان نوشیروان و جام زرین

خلاصه داستان: نوشیروان روزی جشنی برپا کرد و مردم را فرا خواند. در آن

میان جامی مرصع گم شد و چون نوشیروان بر آن واقف شد، خود را از آن غافل

ساخت. شراب‌داران آن جام را باز طلبیدند و نیافتند، وی گفت: دنبال جام نگردید،

کسی که برده است، آن را پس ندهد و کسی که دیده است، غمازی نکند. (فخرمدیر،



مأخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعة" • دکتر وحید سبزیان پور و ... • صص ۹۵-۱۲۲ □ ۱۱۱

(۱۳۴۶: ۴۹)

منابع: این حکایت در منابع عربی در کتاب "التاج فی اخلاق الملوک"، (الجاحظ، ۱۳۳۲: ۹۹/۱)، "البصائر والذخائر"، (التوحیدی، ۱۴۰۱: ۱۰۳/۹)، "التذکره الحمدونیه"، (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۲۳۵/۲)، "ربیع الأبرار و نصوص الأخبار"، (الزمنشیری، ۱۴۱۲: ۱۴۸/۴)، به همین صورت آمده است: و ذکرَ أنَّ انوشیروان وضع الموائد للناس فی یومِ مَهرِجانٍ و جَلَسَ و دَخَلَ وُجُوهُ أَهْلِ المَمْلَکَةِ الأیوانِ...

و همچنین در منابع عربی بعد از "آداب‌الحرب" در کتاب "غرر الخصاص الواضحة و عرر النقائص الفاضحة"، (الوطواط، ۱۴۲۹: ۱۰/۱)، "المستطرف فی کل فن مستطرف"، (الأیشیعی، ۱۴۱۹: ۱۲۸/۱)، بدون تغییر آمده است.

در منابع فارسی در کتاب "نصیحة الملوک"، (غزالی، ۱۳۸۹: ۱۱۲)، "حدیقة الحقیقة"، (سنایی، ۱۳۶۸: ۵۵۳ - ۵۵۵)، "جوامع الحکایات و لوامع الروایات"، (عوفی، ۱۳۸۶: ۵۲ - ۵۳)، و در منابع فارسی بعد از "آداب‌الحرب" در کتاب "دره‌التاج"، (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۹۷)، "بهارستان"، (جامی، ۱۳۷۱: ۴۷)، "لطائف الطوائف"، (فخرالدین علی صفی، ۱۳۹۲: ۴۰۵ - ۴۰۶)، "خزینة الأمثال"، (حقیقت، ۱۳۸۱: ۳۲۰)، بدون تغییر به صورت حکایت منظوم آمده است:

این حکایت در "روضه‌الصفاء"، با کمی تغییر بدین شکل آمده است: منقول است که نوشیروان بر سرهنگی خشم گرفته، او را رخصت داد که به هر جا که خواهد برود و دیگر به نظر او در نیاید؛ و چون ملک عجم را رسم چنان بود که هر یک عام، یک روز بار عام می‌دادند، از قضا در آن روز که جشن نوشیروان بود، سرهنگ مردود به مجلس درآمده، دستار خوان پیش اشراف می‌انداخت و آتش نزد ایشان می‌نهاد و به تصور آن که پادشاه از او خشنود گشته، هیچ‌کس او را منع نمی‌کرد تا هنگام فرصت طبقی که از طلای احمر بود و یک هزار مثقال وزن داشت، به خانه خود برد و بر این راز هیچ‌کس جز انوشیروان را اطلاع نیفتاد. چون مردم متفرق شدند، خوانسالار

۱۱۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، (پی‌درپی ۱۷) پاییز ۱۳۹۳  
تعداد اوانی زر و نقره کرد، یک طبق نیافت؛ شاگرد پیشگان را در شکنجه عذاب کشید. پادشاه گفت: دست از بیچارگان بدار که آن کس که طبق برده، باز نخواهد داد و آن کس که دیده، نخواهد گفت. (میرخواند، ۱۳۱۵: ۹۳۰/۱ - ۹۳۱)

#### ب-۱۲) داستان بهرام‌شاه و نرگس‌دان زرین

خلاصه داستان: آن وقت که بهرام گور ساسانی جشن پیروزی بر پا کرد، چون روز به پایان آمد، فراش را دید که نرگس‌دانی را بین پاهای خود پنهان کرد و رفت. وقتی همه جا را گشتند و از جام خبری نبود، بهرام گفت، نگریدید چرا که کسی که برده باز نخواهد گرداند و کسی که دیده چیزی نخواهد گفت. بعد از مدتی فراش را دید و گفت از پول آن جام چیزی باقی مانده است. فراش جواب داد که همه آن را خرج کردم، پس دستور داد که مبلغی دیگر به او بدهند. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۴۹)

منابع: ؛ به نظر می‌آید که مؤلف این حکایت را که با حکایت قبلی مشابه و هم اصل است، با دخل و تصرف و تغییر بیان کرده است؛ چرا که در منابع عربی در کتاب "التاج فی أخلاق الملوک"، (الجاحظ، ۱۳۳۲: ۲۱/۱)، "المحاسن والمساوی"، (البیهقی، ۱۴۳۲: ۲۰۳/۱)، "زهر الآداب و ثمر الألباب"، (القیروانی «۴۵۳ ق»، ۱۴۱۷: ۵۵۰/۱) چنین آمده است:

بهرام گور به دنبال شکاری از همراهان خود جدا شد و آن وقت که تصمیم به ذبح شکار کرد. به چوپانی که در آن نزدیکی بود، گفت: «اسب من را نگه دار». در آن هنگام که مشغول ذبح شکار شد، چوپان را دید که گوهرهای آویخته به سر اسب او را می‌زددد. بهرام خودش را مشغول کرد تا چوپان کارش را انجام دهد، زمانی که به لشکرگاه رسید، وزیر از او پرسید که گوهرهای سر اسب جدا شده است. بهرام و گفت کسی آن را برده است که بازپس نمی‌دهد.

و خرج بهرام جور متصیدا فعن له حمار وحش، فأتبعه حتی صرعه، وقد انقطع

عن أصحابه...

### ب-۱۳) داستان مأمون و زرگر

خلاصه داستان: سلیمان و راق حکایت می‌کند که مأمون یاقوتی در دست داشت، زرگری را فرا خواند و از او درخواست کرد که انگشتری فراخور آن یاقوت برایش بسازد. فردای آن روز زرگر را دیدم که ایستاده و دو چشم بر مأمون نهاده و ترس بر او غالب گشته است. مأمون که از حال او واقف شد، گفت: ای جوانمرد هر چه خواهی بگو، تو را امان دادم. زرگر گفت: در آن ساعت که نگین بر انگشتری می‌نشاندم، یاقوت از دست من بیفتاد و چهار پاره شد. مأمون بخندید و گفت هر چهار را به تو بخشیدم، چون این نماند باز آی تا دیگر دهم. (فخرمدیر، ۱۳۴۶: ۵۱)

منابع: به نظر می‌آید اصل این داستان در منابع فارسی روایت شده است و بعد به منابع عربی راه یافته است. چرا که در منابع عربی دسته اول اشاره‌ای به آن نشده است؛ اما در کتب عربی بعد از "آداب‌الحرب والشجاعة" در کتاب "نوادرالخلفاء"، (الآنلییدی، ۱۴۲۵: ۲۱۷)، "مجاننی الأدب فی حدائق العرب"، (الشیخو، ۱۹۱۳: ۱۶۷/۳)، آمده است: حدث سلیمان الوراق قال: ما رأیت أعظم حلماً من المأمون. دخلت علیه يوماً وفي يده فص مستطيل من ياقوت أحمر....

در منابع فارسی این حکایت در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عوفی، ۱۳۱۶، جزء اول از قسم دوم: ۸۳)، به همین شکل آمده است.

### ب-۱۴) داستان مسعود بن ابراهیم و درّ نفیس

خلاصه داستان: چنین آورده‌اند که علاءالدوله مسعود بن ابراهیم به طرف بُست حرکت فرمود، درّی نفیس و قیمتی از منقار باز چترش بیفتاد و خواص بجستن آن مشغول شدند. سلطان کریم گفت: بگذرید و بگذارید، باشد که درویشی بیابد و

۱۱۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، (پی‌درپی ۱۷) پاییز ۱۳۹۳

اعقاب و اخلاف او از آن برآسایند و دعای آن درویش یادگار ماند و بعد وفات ما بازگویند. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۵۲)

منابع: سرچشمه‌ی این حکایت در منابع عربی و فارسی یافت نشد.

#### ب-۱۵) داستان حسن و حسین<sup>(ع)</sup> و عبدالله بن جعفر

خلاصه داستان: حسن و حسین و عبدالله بن جعفر در یک سفر همراه هم بودند و هوا نیک گرم بود، شتری که توشه بر آن‌ها بود، گم شد و بی‌توشه ماندند. از دور خیمه‌ای را دیدند، چون به آن جا رسیدند، زالی را در آن دیدند، به او گفتند که گرسنه‌ایم. زال شیر را که از تنها بز خود دوشیده بود، در اختیار آن‌ها گذاشت. چون آن‌ها را سیر نکرد، تنها بز خود را برای آن‌ها ذبح کرد. پس از مدتی که این زال به همراه همسرش به شهر رفتند، امام حسن به طور اتفاقی زال را دید، و هدایای فراوانی به او داد و آن‌ها را سفارش کرد که به نزد امام حسین و عبدالله بن جعفر بروند تا از هدایای آن‌ها بهره‌مند شوند. (همان)

منابع: این حکایت در منابع عربی و بدون اختلاف، در کتاب "الباب‌الآداب"، (أسامه بن منقذ، ۱۴۰۷: ۱۰۶-۱۰۷)، به شکل زیر آمده است: قال المدائنی: خرج الحسن والحسين وعبدالله بن جعفر - رضوان الله...

در منابع فارسی این حکایت در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عوفی، ۱۳۸۶، جزء اول از قسم دوم: ۳۰۳)، به همین شکل آمده است.

#### ب-۱۶) داستان اعرابی و داود بن مهلب

خلاصه داستان: چنین آورده‌اند که وقتی اعرابی به نزدیک داود مهلب والی سند رفت، به او گفت، اصلح‌الله‌الأمیر، مهیا باش که از جهت تو بی‌تی چند مدح گفته‌ام. داود بفرمود تا جامه سیاه که شعار عباسیان است، بیاوردند. پس گفت: ای اعرابی

مأخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعه" • دکتر وحید سبزیان‌پور و ... • صص ۹۵-۱۲۲ □ ۱۱۵

اگر مدح نیکو گفته باشی، صلتی و عطایی ترا دهم و اگر بد گفتی سر تو را از تن جدا کنم، اعرابی سرودن گرفت. داود را این ابیات نیک خوش آمد، گفت، صلت و عطا بر اندازه قدر خویش می‌خواهی یا بر اندازه قدر من، اعرابی گفت بر اندازه قدر خویش. گفت اندازه قدر تو چند است، اعرابی گفت هر بیستی صد هزار درم، بفرمود تا هفتصد هزار درم او را دادند، پس گفت یا اعرابی تو چرا بر اندازه قدر من نخواستی، اعرابی گفت، بر اندازه قدر تو در خزانه مال نیست. داود را این سخن نیک خوش آمد، گفت این سخن تو از شعر تو است، بفرمود تا هم چندان باز دادند. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۵۵)

منابع: در منابع عربی در کتاب "العقدالفرید"، (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴: ۲۱۷/۱)، و در منابع بعد از "آداب‌الحرب" در کتاب "غررالخصائص الواضحة"، و "عررالنقائض الفاضحة"، (الوطواط، ۱۴۲۹: ۳۴۰)، "مجانئ الأدب فی حدائق العرب"، (الشیخو، ۱۹۱۳: ۱۶۷/۳) این داستان بدون تغییر آمده است.

#### ب-۱۷) داستان ابودلامه و ابوالعباس سفاح

خلاصه داستان: چنین آورده‌اند که شاعری نیکو شاعر به نام ابودلامه، نزد ابوالعباس سفاح رفت. گفت ای ابودلامه از من چیزی بخواه. ابودلامه گفت، بفرمای تا مرا سگ شکاری دهند و بعد اسبی که با آن شکار کنم، غلامی که اسب را زین کند، کنیزکی که از گوشت شکاری خوردنی سازد، چون صاحب عیال شدم، خانه‌ای باید و بعد از آن زمینی باید که در آن غله‌ای باشد. ابوالعباس همه آن‌ها را به او داد و ابودلامه با رضایت تمام خندید و رفت. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۵۷)

منابع: این داستان در منابع عربی در کتاب "الحيوان"، (الجاحظ، ۱۹۹۶: ۱۷۰/۲) به ابوالعباس سفاح و منصور و در کتاب "أخبارالظراف والمتماجنین"، (ابن جوزی، ۱۹۹۷: ۱۱۹/۱)، به مهدی عباسی نسبت داده شده است. در کتب عربی بعد از "آداب‌الحرب"

۱۱۶ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، (پی‌درپی ۱۷) پاییز ۱۳۹۳

در کتاب "نهاية الأرب في فنون الأدب"، (النويري، ۲۰۰۴: ۳۹/۴)، "معاهدالتنصيص علي شواهدالتلخيص"، (العباسي، ۱۹۴۷: ۲۱۲/۲)، به ابوالعباس سفاح و منصور و در "حياة الحيوان الكبرى"، (الدميري، ۱۴۲۴: ۲۰۹/۱)، به مهلبی و در کتاب "طيب المذاق من ثمرات الأوراق"، (ابن حجة، ۱۹۹۷: ۷۵/۱)، به مهدی عباسی نسبت داده شده است:

روی أن أبادلامة دخل علي المهلبی، فأتناه، فقال له: سلني حاجتك، فقال: يا أميرالمؤمنين هب لي كلباً...

این حکایت در منابع فارسی در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عوفی، ۱۳۶۳: ۲۸۱) به همین شکل آمده است.

#### ب-۱۸) داستان مرد و کنیزک

خلاصه داستان: مردی ثروتمند، کنیزکی داشت که به غایت زیبا بود و او را نیک دوست می‌داشت و هر نعمتی که می‌خواست برای او فراهم می‌کرد، از قضای روزگار دچار فقر شد و به دریوزگی افتاد. کنیزک که وی را دل بسوخت، گفت، ای مولای من، مرا بفروش تا از گدایی کردن باز رهی. خواجه کنیزک را به نزد عبدالله بن معمر تمیمی برد که از اسخیای روزگار بود و به وی بفروخت. چون خواست برگردد رو سوی کنیزک کرد و سه بیت تازی با درد و حسرت سرود. عبدالله بن معمر را دل بر وی بسوخت و گفت، دست کنیزک گیر و بهای کنیزک ترا. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۵۸)

منابع: این داستان در منابع عربی و بدون تغییر در کتاب "نشوارالمحاضره"، (التنوخی، ۱۴۲۶: ۲۷۷/۱)، "مصارع‌العشاق"، (القاری، ۱۹۹۸م: ۲۰۰/۲)، "التذکره‌الحمودنیة"، (ابن حمدون، ۱۴۱۷: ۲۳۹/۱)، و همچنین در کتب بعد از "آداب‌الحرب" در کتاب "تزیین‌الأسواق"، (الأنطاکي، ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۳: ۳۳۹/۱) چنین آمده است: حکای‌الریاشی قال: اشتری بصری جاریة....

در منابع فارسی در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عوفی، ۱۳۶۳:

۳۷۰)، به همین شکل روایت شده است.

#### ب-۱۹) داستان عبدالله بن عباس و صاحب خیمه

خلاصه داستان: وقتی عبدالله بن عباس به سفری می‌رفت، اندک اندک باریدن گرفت. از دور خیمه‌ای پلاستین پیدا آمد، چون به آنجا رسید، صاحب خیمه استقبال کرد و تنها بزی که پسرش را با آن شیر می‌داد برای او بکشت. فردای آن روز ابن عباس غلام را صدا زد که پانصد دینار را به صاحب خیمه بدهد، غلام گفت یا سیدی این بهای زیادی باشد. وی گفت اگر ما پانصد دینار بدو دهیم، هنوز عشر مال خود را نداده‌ایم. (فخرمدبر، ۱۳۴۶: ۶۰)

منابع: این حکایت در منابع عربی با کمی تغییر (این سفر به گروهی از مردم مدینه نسبت داده شده است) در کتاب "تعلیق من أمالی ابن درید"، (الأزدی، ۱۴۰۱: ۱۳۷/۱)، "تاریخ دمشق"، (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۵/۲۵)، چنین آمده است: و قال ابو بکر بن درید: أخبرنا البکر بن سعید عن محمد بن عبّاد قال: ذکرُوا أنَّ وفداً من اهل المدینة...

در منابع فارسی این حکایت در کتاب "جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات"، (عوفی، ۱۳۸۶، جزء اول از قسم دوم: ۳۰۶)، بدین شکل آمده است که از حاتم طائی سؤال کردند که که از خود کسی را کریم‌تر دیده‌ای؟ گفت، کریم‌تر از من زالی در بادیه بود که تنها بزک خویش را برای من قربانی کرد و گفت بر مهمان هیچ مزد نستائیم و نان به بها نفروشیم و هر چند که گفتم، هیچ از من قبول نکرد.

#### نتیجه:

فخر مدبر کتاب خود را به سلطان شمس‌الدین ایلتمش تقدیم کرده است. وی کتاب آداب‌الحرب والشجاعه را با توصیه به گذشت و اغماض از خطاهای مردم

آغاز می‌کند؛ همان‌گونه که سعدی در مقدمه‌ی بوستان به شکل غیر مستقیم پادشاه را دعوت به عدالت و انصاف می‌کند. از آن‌جا که کتاب آداب‌الحرب والشجاعه برای یکی از حاکمان روزگار نوشته شده، جنبه‌ی نصیحت و توصیه به گذشت و چشم‌پوشی در رفتار حاکمان با مردم در همه‌ی داستان‌ها قوی و برجسته است. هر چند کتاب از لحاظ زمانی مربوط به دوران نثر مصنوع و متکلف قرن ششم و هفتم هجری است؛ اما سبک ادبی حکایات و ویژگی‌های قابل توجهی از نثر ساده و قدیم (قرن سوم و چهارم) را نیز در بر دارد و مؤلف آن‌ها را بدون هیچ شرح و توضیحی، زنجیروار و به شیوه‌ی معمول نویسندگان قدیم به مقتضای مفاهیم اخلاقی و با واژگانی چون "چنین گویند..." و "وقتی که..."، با تغییر و تصرف نقل کرده است. آشنایی گسترده‌ی مؤلف با منابع عربی و تسلط وی به زبان عربی چنان‌که در مقدمه‌ی کتاب آن را به خوبی نشان داده است، باعث شده که در این باب، بیشتر از منابع عربی دست اول و کتبی که مربوط به قرن سوم و چهارم هجری است، استفاده کند. از مهم‌ترین این منابع می‌توان به "التاجفی أخلاق الملوك"، "العقدالفرید"، "الفرج بعدالشدۀ" و "تذکره‌الحمدونیه" اشاره کرد.

اغلب حکایت‌های ذکر شده در کتاب آداب‌الحرب والشجاعه با نوعی دخل و تصرف همراه است؛ گاه شخصیت‌ها تغییر می‌کنند و گاه موضوع حکایت ذکر شده با موضوع سرچشمه‌ها و منابع آن متفاوت است. مأخذ داستان‌های آن متفاوت است، مؤلف در لابه‌لای حکایات خود به هیچ منبعی اشاره نکرده است. بیشتر داستان‌های این باب در کتاب "جوامع‌الحکایات" نیز آمده است و با توجه به این هر دو اثر مربوط به یک برهه زمانی (اوایل قرن هفتم) هستند، به نظر می‌آید که منابع و سرچشمه‌های هر دو کتاب شبیه به هم هستند، ضمن این که این احتمال وجود دارد که هر دو اثر از یکدیگر متأثر بوده‌اند.

بعضی حکایت‌های آداب‌الحرب والشجاعه شبیه و نزدیک به هم هستند.



مأخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعة" • دکتر وحید سبزیان پور و... • صص ۹۵-۱۲۲ □ ۱۱۹

حکایت‌های "بهرام‌شاه و نرگس‌دان زرین"، "انوشیروان و جام زرین" و همچنین "داستان امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر"، "داستان عبدالله بن عباس و صاحب خیمه" که در ذیل هم آمدند؛ به نظر می‌رسد که در اصل یکی بوده و به یکی از این شخصیت‌ها تعلق داشته‌اند؛ به عنوان مثال، حکایت "جام زرین یا نرگس‌دان زرین"، در منابع فارسی و عربی به انوشیروان نسبت داده شده است، در حالی که در منابع عربی با کمی تغییر به بهرام‌شاه تعلق دارد. چنین امری باعث شده است که مؤلف آن را به شکل دو حکایت بیاورد و به هر دو نسبت دهد.

## منابع

الف) کتاب‌ها:

- قرآن کریم.

۱. الأبیہی، شہاب‌الدین محمد بن أحمد بن منصور أبو الفتح (۱۴۱۹ هـ). المستطرف فی کل فن مستطرف. بیروت: عالم‌الکتب.
۲. ابن الأثیر، ابوالحسن بن عبدالواحد الشیبانی الجزری (۱۴۰۹ هـ). أسدالغابہ. بیروت: دارالفکر.
۳. ابن الأزرق، محمد بن علی بن محمد الأصبیحی الأندلسی (بلا تاریخ). السلك فی طبائع الملک. المحقق: د. علی سامی النشار. العراق: وزارة الإعلام.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج (۱۹۹۷). أخبار الطراف والمتماجنین. تحقیق: بسام عبدالوہاب الجانی. بیروت: دار ابن حزم.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۲ م). أخبار النساء. الشرح و التحدیق: د. نزار رضا. بیروت. لبنان: دار مکتبۃ الحیاة.
۶. ابن حجۃ، تقی الدین أبوبکر بن علی (۱۹۹۷). طیب المذاق من ثمرات الأوراق. التحدیق: أبو عمار السخاوی. الشارقة دار الفتح.
۷. ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی بن حمدون (۱۴۱۷ هـ). التذکرۃ الحمدونیة. الطبعة الأولى. بیروت: دار صادر.
۸. ابن عبد ربہ، أبو عمر. شہاب‌الدین أحمد بن محمد (۱۴۰۴ هـ). العقد الفرید. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۹. ابن عساکر، أبوالقاسم علی بن الحسن (۱۴۱۵). تاریخ دمشق. المحقق: عمرو بن غرامہ. دارالفکر للطباعة والنشر.
۱۰. الإیتلیدی، محمد. (۱۴۲۵ هـ). نوادر الخلفاء المشہور بہ "إعلام الناس بما وقع للبرامکة مع بنی العباس". المحقق: محمد أحمد عبد العزیز سالم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۱. الأزدی، أبوبکر محمد بن الحسن بن درید (۱۴۰۱). تعلیق من أمالی. المحقق: السید مصطفی السنوسی. الكويت: المجلس الوطنی للثقافة والفنون والآداب.
۱۲. أسامة بن منقذ، أبو المظفر مؤید الدولة مجد الدین أسامة بن مرشد (۱۴۰۷ هـ). لباب الآداب. المحقق: أحمد محمد شاکر. الطبعة: الثانية. القاهرة: مکتبۃ السنة.
۱۳. الأنطاکی، داود بن عمر (۱۴۱۳ هـ). تزیین الأسواق. التحدیق: د. محمد تنوچی. بیروت. لبنان: دارالنشر.
۱۴. الآبی، أبو سعد منصور بن الحسن (۱۴۲۴ هـ). نثر الدر. التحدیق: خالد عبد الغنی محفوظ. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۵. البیهقی، إبراهیم (۱۴۳۲ هـ). المحاسن والمساوی. تحقیق: محمد إبراهیم. بیروت: المکتبۃ العصریة.
۱۶. التنوخی، علی بن محمد (۱۳۹۸ هـ). الفرج بعد الشدة. التحدیق: عبود الشالچی. بیروت: دار صادر.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۶ هـ). نشوار المحاضرة وأخبار المذاكرة. بیروت: دار صادر.
۱۸. التوحیدی، أبو حیان (۱۴۰۸ هـ). البصائر والذخائر. المحقق: د/ و داد القاضي. بیروت: دارالصادر.
۱۹. الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۳۲ هـ ق). التاجفی أخلاق الملوک. المحقق: أحمد زکی باشا. القاهرة: المطبعة الأمیریة.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۹۹۴). المحاسن والأضداد. الطبعة الثانية. قاهره: مکتبۃ الخانجی.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۹۹۶). الحيوان. التحدیق: عبدالسلام محمد بن هارون. بیروت: دار الجیل.
۲۲. جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۱). بهارستان. محقق: اسماعیل حاکمی. مؤسسہ اطلاعات.
۲۳. حقیقت، حسین‌شاہ (۱۳۸۸). خزینة الأمثال. ترجمة منتخب مجمع الأمثال. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: دانشگاه تهران.

- مأخذشناسی برخی حکایت‌های "آداب‌الحرب والشجاعة" • دکتر وحید سبزیان پور و... • صص ۹۵-۱۲۲ □ ۱۲۱
۲۴. الحموی، ابن حجة تقي الدين أبو بكر بن علي (بی‌تا). ثمرات الأوراق (مطبوع بهامش المستطرف في كل فن مستظرف للشهاب الأبهيهي). مصر: مكتبة الجمهورية العربية.
۲۵. خانقاهی، ابونصر طاهر بن محمد (۱۳۴۷). گزیده در اخلاق و تصوف. به اهتمام ایرج افشار. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. خواجه نظام الملک، ابو علی (۱۳۴۴). سیاست‌نامه. تصحیح و مقدمه: مرتضی مدرس‌ی چهاردهی. ج ۲. تهران: انتشارات کتاب‌فروشی زوار.
۲۷. خوافی، مجد (۱۳۹۲هـ.ش). روضه خلد. تصحیح و مقدمه: وحید سبزیان پور. سارا حسنی. تهران: انتشارات یار دانش.
۲۸. الخیریتي، محمود بن إسماعيل بن إبراهيم بن ميكائيل (بلاتاریخ). الدرء الغراء في نصيحة السلاطين والقضاء والأمراء. الرياض: مكتبة نزار مصطفى الباز.
۲۹. الدمیری، محمد بن موسی (۱۴۲۴هـ). حياة الحيوان الكبرى. الطبعة الثانية. بيروت: دارالكتب العلمية.
۳۰. الزمخشري، جار الله (۱۴۱۲هـ). ربيع الأبرار ونصوص الأخيار. بيروت: مؤسسة الأعلمی.
۳۱. سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۶۸). حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۲. شیخو، رزق الله بن یوسف بن عبدالمسیح بن یعقوب (۱۹۱۳م). مجاني الأدب في حقائق العرب. بيروت: مطبعة الآباء اليسوعيين.
۳۳. شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۸۶). درة التاج. به اهتمام شاهدخت بانو همایی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲). گنج و گنجینه. تهران: ققنوس.
۳۵. الصفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ابیبک بن عبدالله (۱۴۲۰هـ). الوافی بالوفیات. التحقيق: أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفى. بيروت: دار الإحياء.
۳۶. الطبری، محمد بن جریر (۱۴۰۷م). تاریخ الأمم والرسل والملوک. بيروت: دارالكتب العلمية.
۳۷. العاملي، زينب بنت علي بن حسين (۱۹۹۳). الدر المنثور في طبقات ربات الخدور. مصر: المطبعة الكبرى الأميرية.
۳۸. العباسی، عبدالرحیم بن أحمد (۱۹۴۷). معاهدالتنصيص على شواهدالتلخيص. التحقيق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید. بيروت: عالم الكتب.
۳۹. العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن حجر (۱۴۱۵م). الإصابه في تمييز الصحابه. التحقيق: عادل أحمد عبدالموجود و علی ممد معوض. بيروت: دارالكتب.
۴۰. العقيلي، عمر بن أحمد بن أبي جراد و ابن‌العدیم. کمال‌الدین (بلاتاریخ)؛ بغية‌الطلب في تاریخ حلب. التحقيق: د. سهیل زکار. بيروت: دارالفکر.
۴۱. عوفی، سیدالدین محمد (۱۳۵۹). گزیده جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات. جزء دوم از قسمت اول. به تصحیح دکتر امیر بانو صفا. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
۴۲. عوفی، سیدالدین محمد (۱۳۶۳). گزیده جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات. بخش دوم. به تصحیح: دکتر جعفر شعار. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۴۳. عوفی، سیدالدین محمد (۱۳۸۷). گزیده جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات. جزء دوم از قسمت اول. به تصحیح دکتر امیر بانو صفا. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۴. غزالی، ابوحامد (بلا تاریخ). إحياء علوم الدين. بيروت: دار المعرفة.
۴۵. غزالی، محمد بن محمد (۱۳۸۹). نصيحة الملوك. مصحح: عزيز الله عليزاده. تهران: ققنوس.

- ۱۲۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی - پژوهشی)، سال چهارم، شماره ۲، (پس‌درپی ۱۷) پاییز ۱۳۹۳
۴۶. فخر مدبر (۱۳۴۶). آداب الحرب و الشجاعة. تصحيح احمد سهيلي خوانساری. تهران: اقبال.
۴۷. فخرالدين على صفی. (۱۳۹۲). لطائف الطوائف. مقدمه و تصحيح: وحيد سبزيان پور. حديث دارابی. تهران: انتشارات يار و دانش.
۴۸. القارئ، أبو محمد جعفر بن أحمد بن الحسين السراج البغدادي (۱۴۱۹هـ). مصارع العشاق. التحقيق: محمد حسن محمد حسن اسماعيل. احمد رشدی شحاته. بيروت: لبنان.
۴۹. القمي النيشابوري، نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين (۱۴۱۶هـ). غرائب القرآن و رغائب الفرقان. المحقق: الشيخ زكريا عميرات. بيروت: دارالكتب العلمية.
۵۰. القيرواني، أبو إسحاق إبراهيم بن علي الحصري (۱۴۱۷هـ). زهر الآداب و ثمر الألباب. التحقيق: د. يوسف علي طويل. بيروت: دارالكتب.
۵۱. الكلبی الشيرازي، أبو مظفر مؤيد الدولة مجد الدين بن منقذ (۱۴۰۷هـ). لباب الألباب. المحقق: أحمد محمد شاکر. الطبعة الثانية. القاهرة: مكتبة السنة.
۵۲. المعافي، أبو الفرج (۱۴۲۶هـ). الجليس الصالح الكافي والأئیس الناصح الشافي. المحقق: عبد الكريم سامی الجندی. بيروت. لبنان: دارالكتب العلمية.
۵۳. منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفه المریدین (۱۳۵۴هـ). تهران: انتشارات دانشگاه.
۵۴. ميرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود (۱۳۸۵). تاريخ روضة الصفا في سيرة الأئبياء والملوك والخلفاء. تحقيق: جمشيد كيان‌فر. تهران: اساطير.
۵۵. النخجواني، نعمة الله بن محمود (۱۹۹۹). الفواتح الإلهية والمفاتيح الغيبية الموضحة للكلم القرآنية والحكم الفرقانية. مصر: دار ركابي للنشر.
۵۶. نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۸۸). چهار مقاله. به اهتمام محمد معين. تهران: انتشارات معين.
۵۷. النمری القرطبي، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر بن عاصم (۱۴۱۲هـ). الإستيعاب في معرفه الأصحاب. المحقق: على محمد البجاوی. بيروت: دارالجيل.
۵۸. النويری، شهاب‌الدين أحمد بن عبد الوهاب (۲۰۰۴). نهاية الأرب في فنون الأدب. التحقيق: مفيد قحيمه. بيروت: دارالكتب العلمية.
۵۹. الوطواط، أبو إسحاق برهان الدين محمد بن إبراهيم بن يحيى بن علي (۱۴۲۹هـ). غرر الخصائص الواضح هو غرر النقائص الفاضحة. التحقيق: ابراهيم شمس الدين. بيروت: دارالكتب العلمية.

(ب) مقالات:

- عبداللهي، منبزه (۱۳۸۷). "فضلي در فرهنگ جنگ". نگاهي به كتاب آداب الحرب و الشجاعة. مجله (نشریه) چيستا. ش ۲۵۰. صص ۸۷ - ۹۸.
- مدیري، محمد (۱۳۸۱). "نقد و بررسی کتاب آداب الحرب و الشجاعة". مجله (نشریه) تاريخ پژوهی. ش ۱۲ و ۱۳. صص ۴۰-۵۲.